

با بررسی تاریخ معاصر ایران، می‌توان ادعا کرد تحولات فکری در کشور ما همیشه از تحولات فکری در کشورهای توسعه یافته، متأثر بوده است. دگرگونی‌های فکری پدید آمده در کشورهای توسعه یافته از طریق سازوکارهایی مانند طرح پرسش‌های جدید، در میان گذاشتن مفاهیم نو، ارائه چارچوب‌های نظری تازه، القای جهت‌گیری‌های جدید و در نتیجه، تغییر دادن اولویت‌ها و ارجحیت‌ها و... به جامعه ما انتقال یافته‌اند و بسترساز دگرگونی‌های فکری در جامعه ما شده‌اند. البته اندیشمندان اصیل جامعه ما هیچ‌گاه "حجیت بی‌دلیل" تحولات فکری غرب را نپذیرفته‌اند، اما از آن تغذیه کرده و بهره برده‌اند.

جریان چپ مردم‌سالار به عنوان یکی از مولدترین جریان‌های فکری-سیاسی ایران معاصر نیز از این قاعده مستثنی نبوده است. چپ مردم‌سالار چه در وجه دینی‌اش (به سرکردگی افرادی چون محمد نخشب) و چه در وجه غیردینی‌اش (به سرکردگی افرادی مثل خلیل ملکی)، همواره در گفت‌وگویی اثربخش با چپ مردم‌سالار جهانی قرار داشته و به پرسش‌ها و تحولات آن واکنش نشان داده است.

هدف این نوشتار، اشاره به تحولی است که در کشورهای توسعه یافته در چپ مردم‌سالار اتفاق افتاده است. روشن است که با مقدمات پیشگفته، هدف این نیست که صرفاً به بررسی تحولی در کشورهای دیگر، بپردازیم؛ بلکه هدف در واقع بررسی تحولی است که در اندیشه چپ مردم‌سالار در کشورمان شروع شده و عمیق‌تر نیز می‌شود. درک روشن‌تر تحولی که در چپ مردم‌سالار غرب به وقوع پیوسته، ما را در درک برخی چالش‌های فکری در میان چپ‌های مردم‌سالار کشورمان یاری خواهد کرد. به یک معنا، این تلاش را می‌توان نوعی زمینه‌سازی برای تأمل مجدد در مورد خط‌مشی‌ها و برنامه‌های اقتصادی-اجتماعی چپ نواندیش در کشور تلقی کرد.

تحولی که در صدد توضیح آن هستیم، همان واقعه‌ای است که در متون مختلف با عنوان انتقال از "میانه قدیم" به "میانه جدید" یا شکل‌گیری "راه سوم" معرفی می‌شود. تفاوت این دو "میانه" را می‌توان در جدول ۱ مشاهده کرد. در ادامه عناوین مندرج در این جدول را به اختصار مورد بحث قرار می‌دهیم.



چپ مردم‌سالار: از میانه قدیم تا "میانه جدید"

علیرضا علوی‌تبار

۱. منابع الهام ایدئولوژیک

میانه قدیم از دو منبع اصلی الهام می‌گیرد: لیبرالیسم اجتماعی و سوسیالیسم دموکراتیک. لیبرالیسم اجتماعی با چند ویژگی مشخص می‌شود؛ اول این که مانند همه لیبرال‌ها به آزادی هر فرد در تصمیم‌گیری نسبت به مسیر زندگی خود باور دارد، اما تأکید می‌کند این خودمختاری فردی در خلاء معنا ندارد و باید در بستر اجتماعی تحقق یابد. دوم این که در عین تأکید بر سازوکار بازار و مبادله آزاد اقتصادی، آن را شرط لازم آزادی می‌داند و نه شرط کافی. از این رو دولت را جبران‌کننده آثار و پیامدهای منفی سازوکار بازار می‌داند.

سوم این که لیبرالیسم اجتماعی علاوه بر حقوق مدنی و سیاسی شهروندان برای آن‌ها حقوق اقتصادی و اجتماعی نیز قائل است. لیبرال‌های اجتماعی در مواردی تأکید می‌کنند که بهره‌گیری شهروندان از حقوق مدنی و سیاسی‌شان، کاملاً به تحقق حقوق اقتصادی و اجتماعی آن‌ها وابسته است. چهارم این که لیبرال‌های اجتماعی باور دارند که نیازهای فردی باید مورد توجه قرار گیرند و نه نیازهای تاریخی، سنت یا اقتداز مستقر. از این رو لیبرال‌های اجتماعی با محافظه‌کاری اجتماعی، مرزبندی مشخصی دارند و دفاع آن‌ها از برابری پیشه تنها به معنای پرهیز از بی‌نظمی اجتماعی نیست. در مجموع لیبرال‌های اجتماعی ضمن دفاع از حقوق اقتصادی-اجتماعی شهروندان، آن را در چارچوب نظم بازار می‌بینند، نه به عنوان حقوقی مخل این نظم.

سوسیالیسم دموکراتیک بر گرایش ایدئولوژیکی دلالت دارد که از یک سو بر روش‌های قانونی و انتخاباتی موجود در لیبرال دموکراسی‌ها مهر تأیید می‌زند و از سوی دیگر تأکید دارد که تحول بنیادی و درازمدت جامعه هم ممکن است و هم مطلوب. سوسیالیست‌های دموکرات اگر چه نظام سرمایه‌داری را منشاء نابرابری‌ها و ناکارآمدی‌ها و اسراف‌کاری‌های اقتصادی می‌دانستند، اما برای دگرگون کردن آن از روش‌های قهرآمیز و انقلابی دفاع نمی‌کردند، بویژه سوسیالیست‌های دموکرات می‌کوشیدند به‌زعم خودشان با روش‌های آرمان‌شهر‌گرایانه و تخیلی سوسیالیست‌های

میانه جدید	میانه قدیم	نوع سرمشق / موارد مقایسه
سوسیال دموکراسی (مطوف) در برابر راست نو (نئولیبرالیسم)	مارکسیسم انقلابی (کمونیسم) در برابر سرمایه داری رها شده	دو طرف مقایسه
لیبرالیسم اجتماعی تعدیل شده	سوسیالیسم دموکراتیک و لیبرالیسم اجتماعی	منابع الهام ایدئولوژیک
نظریه های اقتصادی طرفدار عرضه و کینزی های جدید	نظریه اقتصاد کلان کینز	نظریه راهنمای خط مشی گذاری اقتصادی
دیدگاه مدیریت عمومی نوین - اداره امور عمومی مبتنی بر بازار	دیدگاه اداره امور عمومی	دیدگاه در مورد مزیت بخش عمومی
خط مشی های همسو با بازار	خط مشی های جایگزین بازار	جهتگیری نسبت به سازوکار بازار
تحلیل بر مبنای طرد و حاشیه ای شدن	تحلیل بر مبنای ستیز طبقاتی	چارچوب تحلیل نابرابری های اجتماعی
تکیه بر جماعت مدنی	گسترش بخش عمومی	پایه اجتماعی خط مشی گذاری
حکومت فعال کننده یا حکومت سرمایه گذار	حکومت های رفاهی	دستآورد اصلی

انقلابی مرزبندی مشخصی داشته باشند و نوعی مهندسی گام به گام را جایگزین آن کنند. لیبرالیسم اجتماعی و سوسیالیسم دموکراتیک در تعامل با یکدیگر بستر ساز "سوسیال دموکراسی" متعارف شدند و ایدئولوژی های حکومت های رفاهی متعارف را شکل دادند. نقدهای وارد شده به سوسیال دموکراسی و عملکرد حکومت های رفاهی همراه با فروپاشی از دیدگاه سوسیالیسم و تضعیف تشکل های کاری در کشورهای سرمایه داری، به تدریج سوسیالیسم دموکراتیک را کم فروغ ساخت. از این رو میانه جدید به تبعیت از جناح لیبرالیست اجتماعی تن داد. لیبرال های اجتماعی که کمتر "مکتبی" بودند، نوعی مصلحت عملی گرایی پیشه کردند تا با حریف قدرتمند مقابله کنند. لیبرالیسم اجتماعی تعدیل شده اگر چه هنوز به عدالت اجتماعی متعهد است، اما می کوشد روایتی از عدالت اجتماعی ارائه کند که به اقتصاد بازار و مبتنی بر مبادله آزاد، سازگاری بیشتری داشته باشد. در این لیبرالیسم اجتماعی تعدیل شده، مفاهیمی مثل "مسئولیت در برابر حقوق"، "تاکید بر مفهوم "جماعت مدنی" و "سرمایه

اجتماعی"، "شایسته سالاری" (حتی اگر منجر به نابرابری اجتماعی شود)، مسئولیت متقابل و لزوم عمل متقابل و مصلحت عملی گرایی در مقابل برخورد ایدئولوژیک نقش محوری دارند. لیبرال های اجتماعی بیشتر بر برابری فرصت ها (برابری در شروع کار) تاکید می کنند و نه بر برابری در نتیجه (هنگام پایان کار). آن ها در پی ابزارهایی هستند که خودیاری، ابتکار فردی و فعالیت را در شهروندان تشویق کند و از این طریق بر نابرابری ها غلبه نماید.

۲. نظریه راهنمای خط مشی گذاری اقتصادی
راهنمای اصلی میانه قدیم در خط مشی گذاری اقتصادی، نظریه اقتصاد کلان جان مینارد کینز بود. نظریه کینز نیز بیش از هر چیز در تقابل با سنت کلاسیک اقتصاد کلان قابل فهم است. بر اساس سنت کلاسیک اقتصاد کلان، قیمت کالاها، خدمات و درآمد عوامل تولید انعطاف پذیری هستند که افزایش و کاهش می یابند. به علاوه عرضه تقاضای خودش را ایجاد می کند (قانون سی). از این رو بیکاری در رکود طولانی و پایدار در اقتصاد پدید نمی آید. تغییر

تقاضای کل نیز تاثیری بر سطح بیکاری و محصول واقعی تولید شده نخواهد داشت. حاصل این دیدگاه، این نتیجه کلی است که نیازی به دخالت دولت در اقتصاد نیست و سازوکار بازار رقابتی، اقتصاد را به سوی اشتغال کامل و حداکثر تولید ممکن پیش خواهد برد. در مقابل این دیدگاه، کینز معتقد بود برخلاف نظر کلاسیک، قیمت کالاها و خدمات و درآمد عوامل تولید چندان هم انعطاف پذیر نیستند و در مقابل تغییر (بویژه کاهش) مقاومت می کنند. به علاوه این تقاضای موثر است که میزان عرضه را تعیین می کند و نه عرضه تقاضا را (دیدگاه طرفدار تقاضا یا از زاویه تقاضا). بر این مبنای کینز معتقد بود می توان در بلندمدت بیکاری و تولید کمتر از ظرفیت بالقوه را تجربه کرد. پیشنهاد اصلی کینز آن بود که دولت با اتخاذ خط مشی های پولی یا مالی و تغییر تقاضای کل با تورم در رکود مقابله کند. دیدگاه کینز تا مدت ها دیدگاهی بی بدیل در اقتصاد به شمار می رفت و دولت های جوامع توسعه یافته خود را موظف به سیاست گذاری در چارچوب آن می دانستند. اما پیدایش پدیده های چون رکود توام

با تورم همراه با تلاش‌های تازه در زمینه نظریه‌پردازی، به تدریج این تفکر را متزلزل کرد. دیدگاه‌های کینز از جناح‌های مختلف مورد حمله قرار گرفت. پول‌گرایان، نئوکلاسیک‌ها و طرفداران دیدگاه‌های 'عرضه‌محور' هر کدام از جانبی دیدگاه‌های کینز را مورد سوال قرار دادند و جایگزینی برای آن پیشنهاد کردند. در واکنش به همین انتقادهاست که شاهد شکل‌گیری جریان 'کینزی‌های جدید' در اقتصاد هستیم. کینزی‌های جدید بویژه با طرح دیدگاه‌هایی در توضیح شکل‌گیری انتظارات و تعیین قیمت‌ها و دستمزدها، کوشیدند دیدگاه‌های نئوکلاسیکی را که با تمهید مقدمات نظری بر خنثی و بی‌اثر بودن خط‌مشی‌های اقتصادی دولت حکم می‌کردند، مردود جلوه دهند.

از میان تلاش‌های نظری انجام شده پس از کینز، میانه جدید کوشیده است از دو جریان بهره گیرد، یکی دیدگاه‌های 'کینزی جدید' و دیگری دیدگاه‌های 'عرضه‌محور' (یا طرفدار عرضه یا از زاویه عرضه). در این جا برای پرهیز از ورود به بحث‌های طولانی و تخصصی، تنها به دیدگاه‌های عرضه‌محور اشاره می‌کنیم. پذیره اصلی دیدگاه‌های عرضه‌محور، آن است که نباید برای تسریع روند رشد اقتصادی و افزایش بهره‌وری حرکت کرد. آنان برای رسیدن به این هدف تقویت انگیزه‌ها و حمایت از کاهش چشمگیر مالیات را کارآمدترین ابزار ارزیابی می‌کنند.

خط‌مشی پیشنهادی آن‌ها نیز آزادسازی بازارهای اقتصادی و مقدمات‌زدایی همراه با افزایش انگیزه‌ها از طریق کاهش مالیات‌هاست. متون نوشته شده توسط میانه جدید، حاکی از تلاش این جریان برای بهره‌گیری از این دیدگاه‌ها در تلویین و پیشنهاد خط‌مشی‌های اقتصادی خود است.

۳. دیدگاه در مورد مدیریت بخش عمومی
برای مدیریت بخش عمومی، سه الگوی مختلف ارائه شده است. یک الگو، الگوی 'کهن' است که اداره امور در آن شخصی و قائم به فرد است و مبنای گزینش افراد در آن، خویشاوندی و رابطه‌مداری است و هر شغل حکومتی مجرای برای کسب درآمد افراد به شمار می‌رود و امتیازی است که از جانب زمامداران به ایشان داده می‌شود. در این الگو،

تمایزی میان شکل‌دهی، اجرا و ارزیابی خط‌مشی‌های عمومی وجود ندارد و قدرت غالب خود هر سه نقش را ایفا می‌کند یا آن‌ها را بر عهده نزدیکانش می‌گذارد. الگوی دوم، اداره امور عمومی نامیده می‌شود. در این الگو که الگویی مدرن به شمار می‌رود، اداره امور غیرشخصی است. سلسله مراتب خشک و غیرقابل انعطافی بر آن حکمفرماست. مبنای گزینش افراد در آن شایسته‌سالاری است و هر پست، یک حرفه و نه یک امتیاز محسوب می‌شود. انتظار می‌رود افراد در پست‌های اداری، کاملاً حرفه‌ای عمل کنند. تلاش طراحان این الگو آن است که میان شکل‌دهی و ارزیابی خط‌مشی‌های عمومی با اجرای خط‌مشی‌های عمومی تفاوتی لحاظ شود. برخی از پست‌ها و موقعیت‌های اداری، وظیفه اجرای خط‌مشی‌ها را بر عهده دارند، اما شکل‌دهی به این خط‌مشی‌ها و ارزیابی آن‌ها بر عهده آن‌ها نیست. در تحولات سیاسی، حزب و جریان پیروز تنها حق دارد پست‌های شکل‌دهنده به خط‌مشی (پست‌های سیاسی) را تغییر دهد، پست‌های اجرایی (پست‌های اداره) تابع قواعد خاص دیوان‌سالاری هستند. طی سال‌های اخیر، الگوی سوم به نام مدیریت دولتی نوین به عنوان جایگزین الگوی اداره عمومی مطرح شده است. در این الگوی جدید تلاش می‌شود ارائه خدمات از طریق واحدهای نیمه مستقل (شبهه‌منازه‌ها) صورت گیرد و نه واحدهای سازمانی دیوان‌سالار و متمرکز. در این الگو سازمان‌های دولتی توسط مدیران حرفه‌ای کنترل می‌شوند که اهدافی مشخصی را با مقیاس عملکردی مشخص دنبال می‌کنند و از کنترل دفتر مرکزی، مبتنی بر سلسله مراتب خبری نیست. در این الگو به جای حساسیت بر درون‌داده‌ها (مانند نیروی انسانی استخدام شده، منابع مالی، مواد اولیه و...) و فرآیندهای درونی سازمان، حساسیت بر نتایج و برون‌دادهای (محصولات) سازمان متمرکز می‌شود. هر کس می‌تواند سبک مدیریت خاص خود را داشته باشد و لزومی به اطاعت از رویه‌های استاندارد در سراسر سازمان وجود ندارد. تصمیم‌گیری در مورد بهره‌گیری از منابع و شیوه‌های این بهره‌گیری نیز به جای آن که تابع فرآیندهای رسمی سازمانی و الزامات سیاسی باشد، تابع تلاش برای به حداقل رساندن

دگرگونی‌های فکری پدید آمده در کشورهای توسعه یافته از طریق سازوکارهایی مانند طرح پرسش‌های جدید، در میان گذاشتن مفاهیم نو، ارائه چارچوب‌های نظری تازه، القای جهت‌گیری‌های جدید و در نتیجه، تغییر دادن اولویت‌ها و ارجحیت‌ها و... به جامعه ما انتقال یافته‌اند و بستر ساز دگرگونی‌های فکری در جامعه ما شده‌اند

برای میانه جدید، 'جماعت مدنی' شبکه‌ای زمینه‌ساز و لازمه 'جامعه مدنی' به شمار می‌رود. شبکه‌ای که در آن سرمایه اجتماعی و تعهدات متقابل وجود دارد و از همین رو، مانند سایر انواع سرمایه‌ها برای دارندگانش جریانی از عایدات تولید می‌کند

هزینه و حداکثری ساختن ارائه خدمات و محصولات است و تنها بر تامین برخی حداقل ها تاکید می شود.

در مجموع همان طور که از نام های دیگر الگوی سوم (مانند مدیریت گرای، اداره عمومی مبتنی بر بازار، دولت کارآفرین) نیز بر می آید، هدف این الگو تعمیم شیوه های رفتار مبتنی بر بازار به بخش عمومی و درس گرفتن از شیوه های رفتاری بخش خصوصی است. تاکید بر مواردی چون رقابت گرایی در بخش دولتی، آزاد گذاشتن دست مدیران بخش دولتی و مشتری مداری، حاصل چنین تمایلی است.

در حالی که میانه قدیم بیشتر به روش اداره امور عمومی تاکید داشت، میانه جدید خود را ملزم به استفاده مدیریت نوین می داند.

۴. جهت گیری نسبت به سازوکار بازار

طرفداران اقتصاد نئوکلاسیک تلاش بسیار کرده اند که نشان دهند تحت شرایط معینی، تخصیص منابع و توزیع محصولات در نظام اقتصادی متکی بر سازوکار بازار و مبادله آزاد، دارای سه خصوصیت عمده "کارایی"، "بهینگی"

و "آزادی" است. به این معنا که اولاً نمی توان در این نظام، تولید کالایی را افزایش داد، بدون آن که حداقل تولید یک کالای دیگر کاهش یابد (کارایی). ثانیاً، نمی توان هیچ یک از خانوارها را در سطح بالاتری از مطلوبیت قرار داد، بدون آن که حداقل سطح مطلوبیت یک خانوار دیگر کاهش یابد (بهینگی). ثالثاً، عدم تمرکز در تصمیم گیری های اقتصادی، موجب توزیع قدرت اقتصادی و گسترش دایره انتخاب فردی در این نظام می شود. میانه قدیم با زیر سوال بردن امکان وجود شرایط معین، امکان کارکرد بهینه سازوکار بازار را در دنیای واقعی مورد تردید قرار می داد و برای حل مشکلات اقتصادی و دستیابی به اهداف مورد نظر خویش، اتخاذ خط مشی هایی را برای جایگزینی سازوکار بازار پیشنهاد می کرد. به طور مثال، هنگامی که از دستمزد دریافتی کارگران راضی نبود و آن را کمتر از میزان استحقاق آن ها می دانست، اقدام به تعیین حداقل دستمزد می کرد. اما میانه جدید با پذیرش مباحث مطرح شده در مورد در ماندگی دولت در بر طرف کردن موارد در ماندگی بازار، کم و بیش نقش سازوکار بازار

را پذیرفته است و می کوشد برای دستیابی به اهداف خویش، راه حل هایی همسو با بازار (و نه جایگزین آن) ارائه کند. به طور مثال اگر می خواهد سطح دستمزد کارگران را افزایش دهد، به جای تعیین حداقل دستمزد، می کوشد با افزایش بهره روری کارگران (از طریق آموزش) و آزاد گذاشتن بازار نیروی کار، دستمزد آن ها را افزایش دهد. به نظر می رسد میانه جدید، کم و بیش استدلال های به سود سازوکار بازار و علیه سازوکار برنامه ریزی دستوری مرکزی را پذیرفته است و در جهت انطباق پیشنهاد های خود با این سازوکار حرکت می کند.

۵. چارچوب تحلیل نابرابری های اجتماعی

چپ به طور سنتی با تحلیل جوامع سرمایه داری به عنوان جوامع طبقاتی، می کوشید علل نابرابری های اجتماعی موجود در این جوامع را

توضیح دهد. اگر چه مفهوم طبقه بیشتر نابرابری های اقتصادی (آن هم در بعد مالکیت و جایگاه در تولید) را توضیح می داد، اما کم و بیش تبیین کننده انواع دیگر نابرابری نیز به شمار می رفت. اما چپ های جدیدتر، کوشیده اند از متغیرهای دیگری برای توضیح نابرابری های اجتماعی بهره گیرند. نکته مهم آن است که هر کدام از این تحلیل ها، پیامدهای خط مشی خاص خود را دارند. اگر ریشه نابرابری ها را در نظام طبقاتی جستجو کنیم، آن گاه مهم ترین گام برای ایجاد برابری، از میان بردن نظام طبقاتی خواهد بود. به روشنی می دانیم که همه حکومت های رفاهی متعارف اگر چه سلسله مراتب طبقات را تا حدی تغییر داده اند، اما همگی در چارچوب یک ساختار طبقاتی عمل کرده اند.

یعنی اگر چه در مقام نظر، خواهان از میان بردن منشاء نابرابری ها بوده اند، اما در عمل با آن کنار

آمده اند. اما دیدگاه های جدیدتر دل مشغولی های بیشتری در زمینه نابرابری دارند و از این رو خط مشی های متنوع تری نیز پیشنهاد می کنند. به طور مثال، پذیرش "جنسیت" به عنوان یکی از علل نابرابری، مستلزم تعهد به خط مشی هایی متفاوت با خط مشی های متعارف خواهد بود.

عریایه های اجتماعی خط مشی گذاری ها

میانه جدید خود را با مفهوم "جماعت مدنی" پیوند می زند؛ همان طور که میانه قدیم خود را با "بخش عمومی" مرتبط می دانست و راست جدید خود را بر مبنای "فردگرایی بازار" تعریف می کند. برای میانه جدید، "جماعت مدنی" شبکه ای زمینه ساز و لازمه "جامعه مدنی" به شمار می رود. شبکه ای که در آن سرمایه اجتماعی و تعهدات متقابل وجود دارد و از همین رو، مانند سایر انواع سرمایه ها برای دارندگانش جریانی از عایدات تولید می کند؛ شبکه ای که در عین ارتباط با حکومت و بازار، قابل تقلیل به هیچ یک از این دو نیست. در ذهنیت میانه جدید، مفهوم جماعت مدنی بر نوعی انعطاف پذیری اقتصادی و سیاسی دلالت دارد که به طور همزمان امکان بهره گیری

از نقاط قوت بخش عمومی و خصوصی، سطح ملی و محلی، همبستگی اجتماعی و پویایی ناشی از عملکرد بازار را فراهم می آورد؛ مفهومی که اگر چه هنوز کاملاً تعریف شده نیست، اما بر نوعی تلاش همه جانبه دلالت دارد.

در مجموع، میانه جدید در مقایسه با میانه قدیم نوعی گرایش به راست محسوب می شود. پسوند قدیم و جدید را نباید نوعی ترجیح و ارزش گذاری تلقی کرد. چه بسا بتوان پاسخ های میانه قدیم معتبرتر و مدلل تر از مفاهیم مهم پیشنهادی توسط میانه جدید باشد. میانه قدیم آزمایشی طولانی را پشت سر گذاشته، اما میانه جدید هنوز در مرحله آزمایش است و شاید جمع بندی نتایج آن در این مقطع ممکن نباشد. در پایان به عنوان موضوعی قابل تامل می توان این پرسش را طرح کرد که برخی از چالش های درونی میان اصلاح طلبان و تحول خواهان ایران امروز را تا چه حد می توان بر مبنای طبقه بندی میانه قدیم و میانه جدید توضیح داد؟

پانوشتها

1. Public Administration
2. New Public Management